



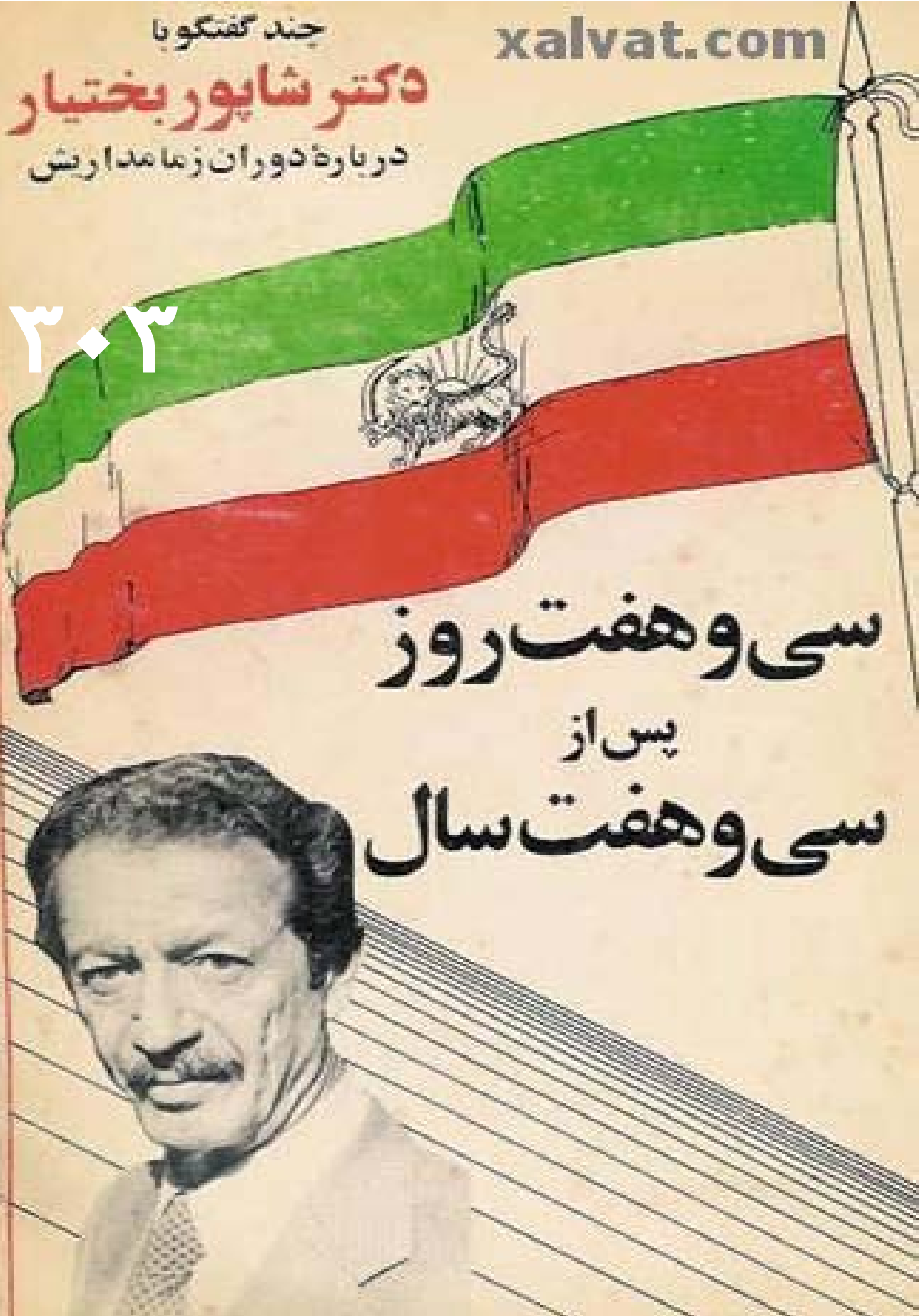
جند گفتگو با

دکتر شاپور بختیار

در باره دوران زمانہ اداریش

xalvat.com

۳۰۳



سی و ہفت روز

پس از

سی و ہفت سال



فهرست عناوین

صفحه	عنوان
۷	علت قبول نخست وزیری
	Xalvat.com
۹	شرایط قبول نخست وزیری
۱۲	نیروی حقیقت و حرمت به قانون
۱۲	خروج شاه از ایران
۱۵	سه ماه زودتر
۱۶	شاه و اجازه واشنگتن
۱۹	رای اعتماد از مجلس رستاخیزی
۲۴	دیدار با خمینی
۲۸	مواضع سیاسی جبهه ملی
۳۳	اعلامیه دکترسنجایی
۳۹	دکترسنجایی و رهبری جبهه ملی
۴۳	فعل و انفعالات نوفل لوشاتو
۴۵	ملاقات با سفیر آمریکا
۴۸	روابط با ایر قدرت ها
۵۰	نقش فردوست و قره باغی
۶۱	مذاکره با شاه درباره ارتش
۶۲	سیدجلال تهرانی و شورای سلطنت
۳	



صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۱۵	مسارزه یا تورم	۶۴	سفر مهندس مرزبان
۱۱۷	قطع صدور نفت به اسرائیل و آفریقای جنوبی	۶۵	حمله به ستاد ژاندارمری
۱۲۱	روابط با کشورهای حوزه خلیج فارس	۶۹	تظاهرات بنفع قانون اساسی
۱۲۲	استعفای نمایندگان مجلس	۷۱	تماس با رهبران مذهبی
۱۲۵	فشار روی وزیران	۷۳	تغییر لحن خمینی
۱۲۶	یک مملکت یک دولت	۷۸	ورود خمینی
۱۲۷	دولت ائتلافی		
۱۳۰	استاد خانه سدان		
	ضمائم		
۱۳۷	بیانیه دکتر بختیار بعد از خروج شاه	۸۴	انحلال ساواک
۱۴۰	نامه دکتر سنجابی، دکتر بختیار و فروهر به شاه	۸۶	اعاده حیثیت زندانیان سیاسی
۱۴۳	اعلامیه سه ماهه ای دکتر سنجابی	۸۸	محاکمه متجاوزان به حقوق ملت
۱۴۴	اعلامیه بیطرفی ارتش	۸۹	لغو حکومت نظامی
۱۴۵	متن استعفا نامه سید جلال تهرانی	۹۱	حدود آزادی رادیو و تلویزیون
	مصاحبه دکتر بختیار روز بعد از واقعه حمله به	۹۳	انتقال بنیاد پهلوی به دولت
۱۴۶	ستاد ژاندارمری	۹۵	حیثیت بخشیدن به دادگستری
۱۴۷	برنامه دولت بختیار	۹۹	برنامه عدم تمرکز
۱۶۱	دولت بختیار را زدیدگاه حسین هیکل	۱۰۲	کشاوری و صنایع
		۱۰۴	دستگاه اداری و کارمندان دولت
		۱۰۹	اخراج کارمندان زائده خارجی
		۱۱۱	عدم دخالت در تجارت و صنعت
		۱۱۳	سازمان بزننامه و بودجه

Xalvat.com



علت قبول نخست وزیری

سؤال - آقای بختیار، در این سالگرد تشکیل دولتتـان
میخواهیم بپرسیم شما در آن وضع آشفته و بحرانی
چرا نخست وزیری را قبول کردید؟

دکتر بختیار - میتوانم بعد از گذشت سه سال عرض کنم کـه
نخست وزیری من مولود جبر تاریخ بود، نه چیز
دیگر . در مدت ۲۵ سال یعنی بعد از کودتای
۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، همانطوریکه همه میدانند، من
در حال مبارزه، مستمر برای استقرار یک حکومت
مشروطه بر طبق قانون اساسی بودم و وقتی که وضعی
بیش آمد که امکان نخست وزیری برای من میسر
شد، دیدم که اگر در آن شرایط مخصوصاً "شانه خالی
بکنم ، این بیشتر شبیه نیک خیانت است ، شانه
خالی کردن از زیر بار یک مسئولیتی کـه هر
ایرانی وطن دوست باید در این موارد و مواقع
قبول کند . ما در مبارزات خودمان بعد از سقوط
دولت دکتر مصدق ، همواره طرفدار انتخابات
آزاد مجلس واقعاً "منتخب از طرف مردم، حکومتی که
بقوانین کشور احترام بگذارد و یک سلطنتی کـه
شاه بدون مسئولیت خاص و بدون قدرت تغییر و
تبدیل در قوانین ، سمبل و مظهر استقلال و وحدت
ملی باشد، بودیم . آنچه را که من پیشنهاد
کردم قبل از نخست وزیری و آنچه را که در زمان
نخست وزیری انجام دادم، خواسته تمام دوران
۲۵ ساله عناصر ملی و مترقی اعم از جبهه ملی و
افراد چپگرا یا آنچه را که میتوانیم بورژوازی

بنظر من آرزو و خواسته، تقریباً " تمام ملت بود. در اینجا باید عرض کنم که برای تدوین برنامه دولت، مدت یک هفته عده‌ای از دوستان من رجوع کردند به تمام میتینگ‌ها، تمام تعطیلاتها، و در تمام مدارکی که توانستیم جمع بکنیم، از حزب نوده گرفته تا برتج نسرین لیبیرال‌ها، تمام اینها خلاصه میشد درش هفت ماده که این شش هفت ماده برنامه دولت من بود. حالا اگر به این امر که چرا این رفورم‌ها بدست من شد ایرادی هست، آن مسئله دیگریست. این نفس غرض است. ولی آنچه را که ملت آرزو میخواست همان چیزهایی بود که در ۲۵ سال مبارزه داشتم " سخاوت: آزادی قلم، آزادی بیان، آزادی مکتب و کار، عدالت اجتماعی، تعیین حدود اختیارات شاه از نظر قانونی، انحلال یک دستگاهی که بجای امنیت، وخت ایجاد میکرد و بجای اطلاعات تمام هم و نیروی خود را صرف آزار مردم در داخل و خارج کشور میکرد، بنام ساواک، و جاگزینی آن بصورت یک سازمان اطلاعات و امنیت واقعی. اینها بعلاوه مسائل کوچک دیگری مثل برگرداندن بنیاد پهلوی و غیره بملت ایران جز برنامه من بود. هیچکس نمیتواند بگوید دولتی در این ۲۵ سال آمد که چنین برنامه‌ای داشت.

شرایط قبول نخست وزیری

سوال - یکی از ایرادهایی که مخالفان شما در آن زمان میگرفتند، منجمله بعضی از رهبران جبهه ملی

لیبرال بنامیم - بود. هیچ چیز نمیتوانست مرا از تعقیب هدفم باز ندارد، اینکه به من گفته بشود چرا نخست وزیری رژیم را که ۲۵ سال بسطه قانون احترام نگذاشته بود قبول کردم، بسطه، محض است برای آنکه وقتی که من قبول مسئولیت کردم برای بکری نشان دادن حکومت قانون بود. وقتی که دکتر مهدی قبول کرد که نخست وزیر همان پادشاه بشود، برای یک دگرگونی عظیم در مملکت بود، برای انتخابات آزاد بود، برای ملی کردن صنعت نفت بود و برای رفورمهای اساسی دیگری بود. من علاوه بر وضع آشفته‌ای که اشاره کردید، آنچه را که میتوانم عرض کنم اینست که سعی کردم در آخرین دفاعی، وقتی که هیچ کس جرات قبول چنین مقامی را نمیکرد، قبول مسئولیت بکنم و نه اسم از اینکه عده‌ای - که امروز میدانیم چقدر از کرده خود پشیمانند - مراسمش کنند. البته آنهایی که تربیت سیاسی نداشتند معذور بودند، ولی آنهایی هم که داعیه رهبری داشتند و خود را جا نشین مصدق میدانستند. سرزنش کردند و امروز در کمال شرمندگی با درزندان یا در مخفی گاه بادر بدترین شرایط در خارج و داخل کشور زندگی میکنند. من قبول مسئولیت کردم که چنین وقایعی رخ ندهد. و قبل از اینکه چنین مسئولیتی را قبول کنم، ضمن یک مباحثه رادیو-تلویزیونی در خانه خود، سیاست داخلی و خارجی اقتصادی و مالی کشور را مفصلاً برای روزنامه نگاران تشریح کردم. آنچه را که کردم



و خود خمینی و بعضی از مذهب‌پویان. این بود که شما را به جاه طلبی و فرصت طلبی متهم میکردند و میگفتند که این کابینه، شما هم یک تعمیرکار کابینه، خشک و خالی است و یک چاره، تاکتیکی با موافقتی از طرف شاه است و به جوجه جویگویی خواسته‌های ملت ایران نیست.

نظر شما در این مورد چیست؟

دکتر بختیار - خواسته‌های ملت ایران همانطوریکه عرض کردم همان بود که در برنامه دولت ذکر شد. اما وقتی آقای خمینی و آخوند ها مرا جاه طلب معرفی میکنند باید بگویم که من با تحصیلات و سوابق زندگی و مبارزاتم برای چنین مشاغلی تربیت شده بودم. ولی آنها بیکه در مدرسه فیضیه راجع به مطهرات و کتافات و نجاسات آن مهملات را نوشته‌اند، بنظر من آنها جاه طلب هستند که خود را بصورت خلیفه اسلام و دارای نظریه راجع به تمام مسائل علمی، فنی، فلسفی، اقتصادی و حقوقی میدانند. وظیفه یک مرد وطن دوست اینست که نه مملکتش خدمت بکند. یک روحانی، همانطور که همانوقت گفتم، همه کار در ایران میکرد جز وظیفه خودش که روحانیت بود. در این صورت بنده گمان میکنم که این دولت با دولت‌های قبل بسیار متفاوت بود. اولاً اطلاع دارید در اصطلاح افتخاری‌هایی که در مدت سه سال تمام، در تمام مراکز ممکنه بساواک، دربار و غیره شد، برای خیلی از رجال مسدود در آوردند جز برای من، با وجود علاقه مضطرب و دوستی زیادی که خمینی و دارو دهنه خمینی بمن دارند. نتوانستند یک مدرک پیدا کنند که من

ارتباطی با یکی از این مراکز داشته‌ام، در صورتیکه برای عده‌ای که آنها هم خودشان را در اپوزیسیون می‌انگارند مدارک زیادی بدست آمده است. اما در مورد این قسمت آخر شواهدتان باید بگویم که من قبول نخست‌وزیری را بدون قید و شرط نکردم. آن نخست‌وزیران قبل از من مفتخر میشدند باینکه فرمان بگیرند. من با توضع و ادب فرمان گرفتم ولی روی اصولی که با بستی پافشاری کنم پافشاری کردم و مخصوصاً راجع به بعضی از مواد قانون اساسی که شاه حق دخالت در امور دولت را ندارد، آنچنان پافشاری کردم که در مقابل هبأت دولتی که معرفی میکردم، شخص شاه این موضوع را تاکید کرد و بصراحت گفت که اصل ۴۴ و ۴۵ - متمم قانون اساسی را دقیقاً رعایت خواهد کرد. خیال نمیکند لازم به یادآوری باشد که اصل ۴۴ اصلی است که صراحت دارد شخص پادشاه از مسئولیت صبری است و اصل ۴۵ اجرای قوانین و دستخط‌های شاه را مشروط به امضای وزیر مسئول میکند، و تصور میکنم این بازگشت به قانون اساسی آرزوی همیشگی ملت ایران بود. بازگشت به اینکه یک مملکتی بصورت مشروطه سلطنتی اداره بشود که شاه فقط سمبل استقلال و سمبل وحدت ملی باشد. آخوند ها راجع به جاه طلبی بهتراست صحبت نکنند. هم خمینی و هم من زنده ماندیم تا مردم بفهمند جاه طلب ما بین من و او کدامیک بوده‌ایم و بفهمند که چگونه گناه بزرگ من آگاهی و حسن تشخیصی بوده که دقیقاً "از روحیه آخوند بطور اعم، و آقای خمینی و اطرافیان‌ش بطور اخص پیدا کس کرده

به مسئله حکومت نظامی ، گفته بودم و شروع کرده بودم که آنرا در تمام شهرهای ایران بتدریج ملغی کنم. ولی برمیگردم به سئوالی که فرمودید روی چه نیرویی من حساب میکردم ، در جواب شما میگویم من روی نیروی حقیقت و بالاسر از همه چیز حرمت بقانون تکیه کرده بودم. گفتم وقتی مردم فهمیدند که این دولت با دولتهای قبلی فرق دارد ، گرایش پیدا خواهند کرد. و این موضوع را ، هم خود خمینی و هم اطرافیان معلوم الحالش کاملاً درک کردند که اگر بختیار یک ماه و دو ماه دیگر بماند کارایشها تمام و بکسر است ، باید که آنچه که ممکن است سم پاشی کنند ، آتش سوزی راه بیاندارند و آنچه از دستشان برمیآید بکنند برای اینکه ما وقت این را نداشته باشیم که آنچنان که هستیم خودمان را به ملت نشان بدهیم ، آن ملتی که متأسفانه - و این گناه ملت نیست - تربیت ساسی ندیده بود.

خروج شاه از ایران

سئوال - آقای بختیار. آیا شما شاه را وادار به ترک ایران کردید یا میل شخصی ایشان بود یا فشار آمریکا باعث شد که شاه کشور را ترک کند.

دکتر بختیار - من بعکس آنچه بعضی ها هنوز خیال میکنند ، از فشار آمریکایی ها به شاه برای ترک ایران ، اطلاعی نداشتم و میتوانم چیزی را که بجز سران بارها گفتم ، تکرار کنم که حتی یک مرتبه نه با

بودم و شهادت گفتنش را هم در یک شرایطی که دیگران این شهادت را نداشته داشتند.

نیروی حقیقت و حرمت به قانون

سئوال - آقای بختیار در آن روزهای آشفته ای که ما همه بیاد داریم بسیاری از مردم کورکورانه از خمینی طرفداری میکردند ، شما برای اجرای برنامه هایتان روی چه نیرویی حساب میکردید؟

دکتر بختیار - من معتقد بودم که وقتی یک ملتی آنچه را که سالیان دراز آرزو کرده و باور داده اند ، به او بدهند نسکین پیدا میکند. معتقد بودم عسده ، بیشماری از اینها شیکه طرفدار خمینی بودند ، وقتی آگاه میشدند از واقعیت امر و وقتی میدیدند که نه ، این دولت با دولتهای سابق تفاوت کلی دارد ، گرایش پیدا میکردند. بنسده یک مثال میزنم : مدت ۶۲ روز هیچ روزنامه ای در ایران چاپ نمی شد. من ارباب جراید را خواستم ، در منزل خودم در حدود چهل پنجاه نفر بودند. به آنها گفتم آقایان ، شما آزادی از همین خانه من که بیرون رفتید آنچه را که مایلید بنویسید. نه سانسور قبل هست نه بعد ، اگر کسی هم اهانت کردید و فحش و ناسزا دادید ، خود اودر دادگستری اگر خواست تعقیب میکند. اما راجع به شخص من هر چه بنویسید من تعقیب نمی کنم . خواستم یک درسی بدهم و به آنها حالی کنم که این دولت با دولتهای قبلی تفاوت کلی دارد ، نه سانسور نظامی هست نه سانسور غیر نظامی . و تازه همانوقت راجع

Xalvat.com

Xalvat.com

تلفن نه حضوری نه با یادداشت ، هیچ قسم تماسی با این ژنرال آمریکائی هویزر که به ایران آمده بود ، پیدا نکردم . نهایت اینکه ، اگر شاه سه ماه قبل مرا دعوت به تشکیل کابینه کرده بود ، امروز ماهمه در ایران بودیم و خمینی در نجف یا در پاریس یا در جای دیگر . من ، سفانه اشکال کار این بود که شاه با سوابقی که من داشتم و ما داشتیم ، بطور کلی مایل نبود بعد از اینکسه ۲۵ سال ما مورد بی محبتی حتی مورد زجر و شکنجه قرار گرفته بودیم ، بطرف یکی از ماها بر گردد و از ما تشکیل کابینه بخواهد . بطوریکه وقتی مرا خواستند سرطان خمینی سرتاسر بپیکر ملت ایران را گرفته بود . آنوقت من برای پایین آوردن این تب ، این التهاب عظیمی که در تمام ارکان مملکت پیدا شده بود ، و بر اثر دخالت های مستمر سلطنت در تمام امور ، راهی جز این ندیدم ، جز اینکه خودم پیشنهاد بکنم که ایشان به خارج مسافرت کنند ، فکر میکردم - و هنوز معتقدم که فکر صحیح بود - که با رفتن او چون شعار خمینی " او باید برود " بود ، با رفتن او از ایران ، دیگر بهانه ای در دست خمینی نخواهد ماند . - آنوقت بهانه آقای خمینی این بود که شاه باید برود . اما بعد فهمیدیم که مقصود اصلاً این نبوده ، مقصود خمینی آمدن خودش و مملکت را بصورتی که هست در آوردن بود . من از شاه خواهش کردم که برای همین موضوع صلاح مملکت است که ایران را ترک نکنند . حالا اگر آمریکائی ها با افراد دیگری - اینطوری که خودشان گویا در کتاب نوشته اند - ایشان را تحت

فشار گذاشته اند آن امری است علیحده . ولی من این شرط را ، با موءدبانه بگویم ، این خواهش را کردم و ایشان هم بعد از چند روزی از ایران رفتند . (۱)

Xalvat.com

سه ماه زود تر

سؤال - آقای بختیار ، بچه دلیل فکر میکنید اگر سه ماه زودتر ما مور تشکیل کابینه شده بودید موقوف میشدید؟

دکتر بختیار - برای اینکه سه ماه قبل از من آقای شریف اما می نخست وزیر بود . من قصد انتقاد ندارم ، بخصوص از مردی که اینجا نیست و از خودش نمیتواند دفاع بکند . ولی همه میدانیم که شریف اما می ۲۵ سال گل سرسید آن دستگاهی بود که آن دستگاه را من غیر قانونی و فاسد میدانستم و میدانم . نخست وزیری که خودش مدت ۲۵ سال در تمام شئون مملکت دخالت داشته است ، وقتی که برای دفعه دوم نخست وزیری به مجلس پای میگذارد میگویی: دستور دادم که قمارخانه ها را ببندند . مردم میدانند که اینها قمارخانه های بوده که خود ایشان ، بعنوان رئیس بنیاد پهلوی ، ۱۵ سال اداره میکردند . ولی به شابور بختیار چه ایرادی میشد گرفت؟ چه شرونی ، چه فعالیت مدایرانی ، چه چیزی جز ندای آزادی ، که تا آخرین دقیقه برای

(۱) - بیانشه ، دکتر بختیار بعد از عزیمت شاه ، در قسمت ضمائم .

انقلاب ضد انقلاب می‌آورد. همینطور که حالا هرکس را اعدام میکنند میگویند ضد انقلاب است. ولی نظر من این بود که تمام این کارها اگر از مسیر قانونی و بر روی اصولی که ما همیشه درجیه ملی بعد از سقوط ممدق اعلام کرده بودیم، انجام شده بود این مسئله پیش نمی‌آمد. اینجابه نکته‌های اشاره کردید که شاه در خاطراتش نوشته، مسئول این امر خود اوست که نوشته‌است. ولسی من میتوانم عرض کنم که متأسفانه یک مقدار زیادش صحیح است. برای اینکه وقتی مردم در داخل کشور ناراضی بودند، دولت اعم از اینکه توسط شاه اداره بشود یا یک نخست‌وزیر یا یک دیکتاتور یا هرکس دیگر، در صورت ناراضی بودن مردم، دولت احتیاج دارد که بایگای در خارج از کشور برای خودش دست‌وپا بکند، شاه اگر بخواسته‌های ملت‌گوش‌ش‌نوا نشان داده بود، شاید احتیاج نداشت که امریکایی‌ها تصمیم بگیرند و شاید امریکایی‌ها هم خودشان را در مقامی نمیدیدند که از او تقاضای غیر مشروع داشته باشند. اینجا هم باز مسئله دموکراسی و قانون اساسی مطرح میشود. مرحوم دکتر ممدق بخود من این افتخار را داد که با حضور عده‌ای فرمود اگر سفير یک مملکت خارجی از شاه چیزی خواست که برخلاف مصالح بود، باید بگوید که به دولت مراجعه کنید وقتی که به دولت گفتند باید بگوید با نظر مجلس باید بشود. عوض اینکه فشار تمام تقاضاهای غیر مشروع روی یک نفر باشد، این منعکس میشود روی نمایندگان ملت و روی تمام ملت. فراموش نکنید که سالها و

آن جنگیدم و هنوز که اینهاستم می‌جنگم. ایسن بود که اگر سه ماه قبل از این سمبانی هائی که از طرف آخوند ها میشد و از طرف بعضی دول خارجی و رادبوهای خارجی تقویت میشد، به این حد محیط را مسموم نکرده بود، گمان میکنم که من میتوانستم براحتی و قبل از اینکه شیرازه، امور بکلی از هم باشیده بشود، دولتی تشکیل بدهم که در آن دولت، ملت انعکاس خواسته‌های خودش را همانطور که آرزو داشت ببیند. منتهی طیب را وقتی سر بیضار آوردند که بیماری خیلی خیلی زیاد پیشرفت کرده بود و همانطور که عرض کردم سرطان خمینی تمام قسمت‌های بدنش را گرفته بود.

Xalvat.com

شاه و اجازه واشنگتن

سؤال - آقای بختیار، میگویند - خود شاه نیــــز در خاطراتش و همچنین در مباحثه ای با مجله مــــری اکترتا بید کرد - که بدون اجازه واشنگتن کاری نمیکرد و تصمیمی نمی گرفت. مخالفان شما هم میگویند بختیار مرد آمریکائی های بود و آنها او را بشاه تحمیل کردند تا نقش محلل را بازی کند. در این مورد چه میگوئید؟

دکتر بختیار - بنده نمیدانم که محلل اینجا چه مفهومی دارد و شاید چون در زمینه صحبت آخوند هستیم یک معنایی داشته باشد که من نمیدانم. ولی من وقتی قبول کردم بعنوان محلل نبود. بعنوان یک رفورما تور بود، برای اینکه می بینم همیشه



سالها قبل از تولد شماها ، وقتی که منم خیلی کوچک بودم ، سلطان احمد شاه درضیافتی که در لندن ملکه انگلیس بافتخار او ترتیب داده بود ، وقتی که از او خواستند درنطقش به قرارداد ۱۹۱۹ اشاره ای بکند ، گفت پادشاه مشروطه نباید چنین کاری را بکند برای اینکه ازوظایف او نیست ، خوب حالا البته میتوانیم بگوئیم که به او آن رسید که دیدیم ، ولی او ترافتمندان قانون را مراعات کرد . بنظر من محمدرضا شاه اگر منگی میشد به یک دولتی که آن دولت نماینده ملت بود . یعنی مورد تا بعد نمایندگان واقعی ملت بود ، هرگز احتیاج پیدا نمی کرد که برای کمترین چیز با سفیر این دولت یا آن دولت مشورت بکند . باز بر میگرددیم که اگر قانون اساسی مراعات میشد این اختلافات پیش نمی آمد و برای همین موضوع و بدلیل همین دخالت های مستمر دربار در امور دولت بود که دکتر مصدق سقوط کرد . دولت مصدق در سال ۳۱ مخصوصاً " ۳۲ مستمرا " مورد حمله ، یک عده آخوند دیگر بریاست سهیلی - سداوالقاسم کاشی ، و عده ای افراد معلوم الحال بود ، که خوشبختانه زمانه همه را معرفی کرد . اینها وقتی که میخواستند آزاری به دولت بدهند یا بلواشی برپا کنند به کمک پول دربار ، این عمال یعنی آخوند و اوباش دورهم جمع میشدند و آن الم سنگه هاشی که شنیدید یا دیدید ، سراه می انداختند . بنظر من اگر که شاه خودش را میری میداشت از این چیزها ، خودش را دور میکرد از این دخالت ها ، خیلی خیلی بیشتر مورد احترام بود . در این زمینه خاطره



کوچکی دارم که عرض میکنم . روزی که من نخست وزیر شدم شاه این مسئله را بمن تذکر دادند که در سلطنت مشروطه ، شاه حصون از تعرض است و اینهاست که به درودیوار مینویسند چه صیغه است . من به ایشان پیشنهاد کردم یک هفته صبر کنند . یک هفته یا هشت روز گذشته بود که آدم کاخ نیاوران ، خود ایشان به من اظهار کردند ، عین این عبارت : آقای بختیار فحش ها بمن کم شده ولی شما از فحش خوردن غوغا میکنید . من جواب دادم ، وظیفه دولت است که فحش بخورد ، وظیفه شاهی که دخالت نمیکند فحش خوردن نیست . و این بسیار بر میگردد باینکه اگر مکانیسم مشروطیت مادرست کار میکرد ، ما هرگز به این بلاها گرفتار نمی شدیم . حالا استفاده میکنم از حوصله شما و میگویم ، یکسال قبل یعنی در سال ۵۶ ما هیچ چیز نمی خواستیم . نه کریم سنجابی ، نه داریوش فروهر . نه افرادی که اینقدر دور امام مطلق گفتند و مداهنه کردند و بجای هم نرسیدند جز به نفرت عمومی که روی آنها همیشه سایه می اندازد و درجه شرائط تنگینی زندگی میکنند . ما هیچ چیز از شاه نخواستیم جز اجرای قانون اساسی ، او نکرد و وقتی که من آدم دیگر دیر بود .



هم هست که من معتقدم مجلس بد هم هر قدر بد باشد. بهتر از دیکتاتوری و بهتر از سی مجلسی است. وقتی که یک قانونی وضع میشود در یک مملکتی، الزاما "آن قانون ایده آل نیست. ولی اگر همان قانون نافذ اجرا بشود از هرج و مرج و استبداد که دنبال آن می آید، بهتر است. وانگهی به عمر مجلس با محاسبه تعطیلات تاستانی سه چهار ماهی بیشتر نمانده بود. و من برای اینکه باز حرمت به قانون را تا سرحد امکان برسانم، وقتیکه پیشنهاد نخست وزیر بمن شد، تقاضای رای تمایل کردم. و اینرا هم در مکتب مرحوم دکتر محمد آموخته بودم. از همین مجلسی که هزارویک ابراد همه به آن میگیریم، و واقعا "هم همینطور بود، رای تمایل خواستم. من خواستم این سنت و این راه و رسم فراموش شده را دوباره زنده کنم. یعنی شاه وقتی فرمان صادر میکند که قوه مقننه اظهار تمایل کرده باشد و وقتی که اظهار تمایل کرد، شاه مطابق قانون فرمان صادر میکند. من آمده بودم مشروطیت ایران را برطبق قانون اساسی استوار بکنم و برای اینکه خواستم روز اول حرمت به آدم هائی بگذارم که خیلی هاشان لایق هیچ حرمتی نبودند و لایق بهر حال عنوان نماینده مردم را داشتند. این یک احترامی به اسم مجلس و اسم نماینده بود، نه به آقابانی که تمام رستاخیزی بودند. مخصوصا "استفاده میکنم بگویم آن افرادی که روزهای آخر بیشتر سرورده راه میانداختند از سرپرندگان ساواک بودند، از افرادی بودند که خجالت نمیکشیدند یک دوره با اسم فلان حزب به مجلس

دکتر بختیار - بنده معتقد هستم که دو نکته اینجا بایستی تذکر داده شود. تا آنجا شیکه من بیاد دارم فیصل از سال ۱۳۵۵ تا دوره شانزدهم من مجلسی را بیاد ندارم که در آن مجلس اکثریت وحتی یکی اقلیت قابل توجهی نماینده واقعی مردم بوده باشند. دخالتهای مستمر مانع این میشد که نمایندگان واقعی مردم به مجلس بروند. پس این یکی سنتی شده بود. هم مصدق داشتند و هم مو، تمن الملک داشتند، هم مستوفی الممالک داشتند، هم متبرالدوله داشتند، هم رجالی که به شهرت اینها نیستند و این افراد ملی کنار افسرادی نشسته بودند که اصلا "سوی ملی گرایی از آنها نمی آمد. اینها توانستند خودشان را معرفی کنند و در بعضی مراحل مخصوصا "در دوره چهاردهم سا آن مخالفت با قرارداد "کافتا رادزه"، در دوره بعد مسئله قرارداد قوام السلطنه و نفت شمال، بعد در زمان ملی کردن صنعت نفت، هیچوقت ما بیشتر از ده دوازده نفر وکیل ملی در مجلس ندیدیم. این یک نکته. پس وقتی که جزو مساعد شد و مدایش بلند شد در داخل مجلس و مردم فهمیدند که این منعکس کننده افکار مردم است، دیگران هم تحت تاثیر قرار میگیرند. شما ببینید چه اشخاصی به ملی شدن صنعت نفت رای دادند. اینها خیلی هایشان از نوکران رسمی و سرپرندگان انگلستان بودند. پس یک موضوع این است که مجلس خوب بود در ایران نبوده، جز مجلس بد من مجلسی ندیدم و اینهم به علت مسائلی است که از جمله بحث امروز ما خارج است. ولی یک موضوع دیگری

شد. یعنی همان مجلسی که تأییدش کرده بود. به بیگناهی پیش‌رای داد و همان ققیه عالی‌سردرو ولّی امری که فرمان ریاست‌جمهوریش را باو داده بود معزولش کرد. اگر این مورد را شما جدا بکنید، من مورد دیگری سراغ ندارم که قانون جمهوری اسلامی برطبق خود آن قانون اجرا شده باشد.

دیدار با خمینی

سؤال - آقای بختیار، شما گفتید که میدانستید که در صورت پیروزی خمینی چه بروز کشور خواهد آمد و میدانیم که شما قصد داشتید با خمینی قبیل از پیروزی، قبل از تثبیت فتنه‌اش، دیدار بکنید مقصودتان از این سفر چنانچه با ملاقات موافقت میکرد چه بود؟ آیا توافق خصوصی میخواستید یا او داشته‌باشید؟

دکتر بختیار - باید عرض کنم که این فکر شخصی خود من بود. هیچکس در اینکار، نه مشاورین من، نه وزرای کابینه نه دوستان من، هیچکس مرا در این راه ترغیب نکرد. این یک عمل سیاسی صحیحی بنظر خود من بود که انجام دادم و دلیلش هم اینست که عرض میکنم: یک مردی بناحق سوار یک عده‌ای مردم بدون آگاهی سیاسی و ستم کشیده و محرومیت دیده شده بود، عده‌کثیری از مردم به خمینی اعتقاد پیدا کرده بودند. همانطور هم که اشاره کردیم خارجیا هم مخصوصاً "ماههای آخرا" از دامن زدن باین فتنه کوتاهی نمیکردند. من فکر پنجاه سال دیگر را میکردم که مردم تاریخ را که

بیرون و دوره، بعد با اسم حزب رستاخیز، و باز در وسط دوره، تقنینیه رستاخیز را ول کنند و بنام حزب خیالی خود قال و مقال راه بیندازند. اینها افرادی بودند که سالیان در از هجو وقت آزاری ندیدند، همیشه منتعم بودند، اگر این آقایان این اواخر آزاد میخواه شدند و به ولینعمت خود، ساواک خیانت کردند، باز بدلیل این بود که جز خارج حکم میکرد و بامید اینکه امام نسبت به اینها ارفاق خواهد کرد و شاید اگر انتخابات جدیدی بشود اینها به مجلس باز خواهند گشت. که دیدیم خمینی راجع به این موضوع اشتباه نکرد. این افرادی که عرض کردم آزادیخواهی شان تحت فشار خارجی گل کرده بود، حالا هم هر کدام را می بینید برای ملت ایران خودشان را لیدر و رهبر و افراد متزه و همیشه آماده خدمتگزاری به ملت معرفی میکنند. این مجلس به نظر من نه اینکسه ایده‌آل نبود، بلکه بسیار مجلس بدی بود. ولی با همه افراد فاسدی که در این مجلس بودند اگر بخواهیم باز با مجلس کنونی مقایسه‌اش بکنیم من آن مجلس را ترجیح میدهم. این بنظر بعضی از شماها شاید عجیب بیاید. ولی باز آن مجلس لااقل مفهوم قانون درش بود، حالا قانون بد، قانونی که برخلاف مصلحت بود، قانونی که هزار حقه بازی در اجرائش بود. اینها همه بجای خود، ولی مفهوم قانون در جمهوری اسلامی وجود ندارد. ماکه وحی داریم چرا قانون داشته باشیم؟ بنده ندیدم تا حال حتی در این قانون اساسی نکبت با جمهوری مفتح اسلامی یک مورد، جز مورد بنی صدر، قانون اجرا شده باشد. تنها در مورد بنی صدر قانون اجرا

شفا و نش را میدانستم ولی درجه اش را نمیدانستم .
 بالاخره باین شخص گفتم بدون اینکه من تعهدی
 بسیارم یا استعفا بدهم و اینان خواهد بعنوان
 رهبر ملت ایران یا من صحبت بکند ، ما بعنوان
 شاپور بختیار و روح الله خمینی ، صحبت میکنیم .
 این موضوع مذاکره شد و این مذاکره رسید به
 سطح بهشتی . بهشتی و مطهری با اصل این موضوع -
 تا آنجائیکه من اطلاع دارم ، موافقت کردندند .
 موضوع را منعکس کردند و متنی هم که تهیه شده بود
 باین مفهوم بود . من تقریباً از حافظه کم
 میکنم : من ، شاپور بختیار که سالیان دراز -
 برای آزادی ، استقلال ، و حکومت قانون در این
 مملکت مبارزه کرده ام ، اکنون که مملکت در وضع
 بسیار اسفناکی گرفتار شده ، سعی کردم تا
 میتوانم حکومت را حکومت قانون بکنم ، آن بی
 عدالتی ها را از بین ببرم و غیره ... تقاضا
 میکنم که وقتی تعیین کنید که من به پاریس
 بیایم و با آیت الله راجع به آینده ایران و
 راجع به مسائلی که هست با هم تبادل نظر بکنیم ،
 و اگر نظری دارید راجع به بعضی مسائل ، چون
 اینهم برمیگردد به قانون اساسی ، یا کمالات
 احترام من گوش خواهم داد و در حدود قانون اساسی
 انجام خواهم داد .
 پس تصویب شده بود که من به پاریس حرکت کنم ،
 باز برمیگردم به قسمت اول که اگر من اینکار را
 نمی کردم آن ایراد از طرف پسر شما نسبت بمن
 حتمی بود که چه میشد اگر بختیار اینکار را
 میکرد .

میخوانند بگویند اگر این آقای بختیار ، که از
 نظر من تقریباً " جای پسر آقای خمینی بود ، اگر
 میرفت به پاریس بعنوان یک ایرانی و با این مرد ،
 همانطور که عده ای میرفتند و میآمدند ، مسائل
 ایران را مطرح میکرد ، میگفت گرفتاریهای ما اینست
 که مردم در عذابند ، من سوابقی دارم با این
 شرایط آمده ام ، اینکارها را میخواهم بکنم ، اگر
 اینکار را میکرد چه عیبی داشت ؟ آیا این
 خود خواهی نبوده ؟ این آقای بختیار زیبا ذات
 خودش راضی نبوده که نیامد یک از خود گذشتگی
 بکند ، بگوید ببینم این سید چه میگوید ؟ روی این
 فکر من این تصمیم را گرفتم و یک متنی تهیه
 کردم . روز جمعه ای بود ، یادم هست . یکی از
 دوستان آقای بازرگان را خواستم . بالاخره ما با
 بازرگان سالها همزندان بودیم و با وجود اختلافات
 سلیقه و طرز تفکری که داریم و اختلافات راجع به
 دخالت مذهب در سیاست ، من او را آدم فاسدی
 هیچوقت ندیدم . کج سلیفگی ها و ضعفی هم که
 دارد مدیون همان دردی است که دارد که همه چیز
 را میخواهد با معادله مذهب حل کند . باین شخص
 گفتم من حاضرم بروم به اروپا و با آقای خمینی
 مذاکره بکنم راجع به مسائل و مسائل کشور و اینکه
 در خارج کشور ، بعنوان دو ایرانی ما بایستی قبل از
 هر چیزی به منافع مملکت فکر کنیم . غافل از اینکه
 این مرد چیزی که برایش مطرح نیست مملکت است ،
 من آنوقت راجع باین موضوع تا این حد روشن
 نبودم . با وجودیکه اغلب میگویند بختیار روشن
 دید . ولی اینجا را دیگر من ندیده بودم . البته

نامه که رسید - بانظر موافق بهشتی و مطهری، از این دونفر اطمینان دارم - بازرگان تلفن کرد بمن، گفتم آقای بازرگان خود شما هم بیابید به نظر من صلاح است. حالا اگر طیاره ای نیست با طیاره نخست وزیری میرویم هردونفر ناشهرنیس، از آنجا شما بایک طیاره، دیگر میتوانیستید مستقیما " بروید پیش آقای خمینی و من میروم منزل یکی از نزدیکانم و روز بعد به پاریس میآیم و با ایشان صحبت میکنم. بک مقداری تنها بک مقداری هم با حضور شما، هر طوری که خودتما ترتیبش را بدهد ولی بودن شما در آنجا مانع صحبت من نخواهد بود. بازرگان گفت که من هم نظر موافق دادم و موضوع را نه آقای بهشتی گفتم. من تلفن کردم بسسه وزارت خارجه که برای من ودوتا از وزرای کابینه و دوسه نفر هم که بک گرفتاری داشتند که طیاره پیدا نمی کردند، که با سپورت هایی که لازم است مادر بکنند. و حتی بک مقداری پول هم فرستادم از بانک آوردند، سی چهل هزار فرانک بسرای اینکه مخارج رفتن و آمدن آنجا مان تا ۱۰ مین بشود. ساعت ۱۲ شب، من اطمینان داشتم که فردا شنبه حرکت میکنم و با این فکر خوابیدم. صبح که بیدار شدم دیدم که گفتند که آقای قبول کرده بود و لسی عدول کرده است. من میدانم که بهیچ عنوان بسا خمینی نمیتوانستم توافق کنم. من میدانستم و حالا بیشتر از آنوقت میدانم، که ما به دوزبان و از دو چیز مختلف صحبت می کنیم. من از ملت و ایران صحبت می کنم، او از امت و اسلام صحبت میکند. ما با هم نمیتوانیم وجه مشترکی داشته

باشیم. من از ترقی و تکنولوژی دنیای روسیه تمدن صحبت میکنم، او میخواهد ما را برگرداند به ۱۴۰۰ سال پیش، خیلی بعید میبود، و لسی اینکار که شد من حداکثر استفاده را کردم برای همان منظوری که عرض کردم. وقتی گسه تاریخ نوشته خواهد شد همه خواهندگفت: بختیار خواست بیآید، با وجود تمام فتن ها شبکه میخورد، با تمام مرده بادها که می شنید خواست بیآید بک گرهی را اگر میتواند بایک تانس در هزار تانس، باز کند. حالا کی مانع این ملاقات شد، مسلما " اسم به چهار تفرقظعی است. بکسی از افتخارات آقای ابوالحسن بنی صدر اینست که: من مانع شدم، دیدیم که با آنجا رسید که باید برسد، یکی خانم سنجایی و آقای سنجایی، اینها را میگویم خانم و آقا به جهت اینکه نفوذ اول مال خانم است و بعد مال آقا. سوم خانم فروهر و آقای فروهر، اینها روی آن کوبه نظری، روی حقارت و کُتک مایگی که دارند، نتوانستند ببینند کاری انجام بشود و آنها سهمی نبرند.

بنی صدر بیک روز نامه نویسی فرانسوی، که خودش بمن گفت، گفته بود: اگر نفس بختیار به خمینی میرسید امکان داشت که آقا خیلی از این شدنسی که داشت کاسته بشود و جا بزند، و نفع مادر ایمن نبود. انقلاب اسلامی باستی میشد و لازم بود که ما این ملاقات را بهم بزیم. این آقا برای اینکه رئیس جمهوری بشود آن بدبخت هم برای اینکه، چه عرض کنم. پس این سفر پاریس هم باین دلیل بود که عرض کردم. با موافقت میکرد و من به پاریس



می‌آدمم، که من برنده بودم، با مخالفت میکسررد و من نمی‌آدمم. من میگفتم سعی خودم را کردم او قبول نکرد. در این صورت من چیزی از دست نمی‌دادم. بهر حال اگر می‌آدمم ۵۰ سال هم با او بحث میکردم او یک چیز می‌گفت، بنده هم یک چیز دیگر، ولی اقتلا" این را حتی وجدان برای من بود که خواستم حداکثر تلاش خودم را برای اینکه اینقدر بدبختی و تکلیت به مملکت ما نرسد بکنم. نشد تقصیر او است و وقتی که وارد ایران شد، یک جمله‌ای گفتم که متاء سفانه نوی روزنامه‌ها ندیدیم، نه اروپایی، نه ایرانی، گفتم: شاه که رفت، قانون که اجرا میشود با نهایت آزادی، منبعد اگر یکنفر ایرانی کشته شد خون آن یکنفر را من بحساب آقای خمینی می‌گذارم، همان وقتی که در ایران بود. و آنوقت من خیال میکردم که به یک چیز مختصری سروتسه موضوع تمام میشود ولی امروز می‌بینم که نه اصلا" برنامه قساوت و آدمکشی از آن مقیاسی که من فکر میکردم خیلی فراتر رفته است.



علاقات با سفیر آمریکا

سؤال - آقای بختیار، آیا شما در مدت نخست وزیری تان
ملاقاتی با سفیر آمریکا داشتید؟

دکتر بختیار - سفیر آمریکا یک هفته یا ۱۰ روز بعد از نخست وزیری، بعنوان یک ملاقات تشریفاتی مرسوم، به دیدن من آمد. اولین باری بود که او را میدیدم. در این ملاقات صحبت از کلیات بود. ولی مدارکی که بعد بدست آمد گویای این واقعیت بود که او و " وُنس " تمایل بسیار شدیدی نسبت به دارودسته بهشتی و مهندس بازرگان داشتند، و سفیر آمریکا مایل بود که در همان ملاقات اول بدانند روابط من با این آقایان چگونه است. من بایشان پاسخ دادم با بازرگان حدود ۳۰ سال است که آشنا هستم و سالها با هم در زندان بودیم. البته تمام عقاید و افکار من و او، مخصوصاً راجع به دخالت مذهب در سیاست، با هم سازگار نیست. ولی شخصی است با دانش، شخصی است با تقوی، حالا مورد سیاسی لایقی هست یا نیست باید خودش را نشان

نخواهم کرد. وقتی من با جراحت و قاطعیت این صحبت را کردم، سفیر آمریکا گفت مسأله اینست که اگر شما خودتان بتوانید با آنها یک راهی برای حل مشکلات پیدا بکنید البته مفید خواهد بود. بعد صحبت از این جریان منحرف شد و مسائل عادی مثل تعداد آمریکایی‌ها که در ایران بوده‌اند، چند نفر رفته‌اند، چند نفر مانده‌اند و مسائلی مربوط به اسلحه‌هایی که ما سفارش داده‌ایم که شاید بنظر من دیگر برای ما قابل پرداخت نباشد و بعضی قراردادهایی که قطعی نشده شاید من تأیید نکنم. از این قبیل مسائل با هم صحبت کردیم. و بعد از تقریباً یک ساعت ایشان از دفتر من رفت. یک مرتبه دیگر هم تا آنجائی که یادم هست، من با و تلفن کردم که به نخست وزیر بیاید. ایشان به نخست وزیر که آمد، صحبت از این کردم که من امنیت اتباع کشورهای خارجی را با سفرای خود آنها در میان گذاشتم، حالا راجع به اتباع آمریکا می‌خواستم با شما صحبت کنم. اینها در کجا هستند چه وضعیتی دارند و این جور مسائل که در آن روزها مورد نظر بود، و هنوز بنده خیال نمی‌کردم بشود به سفارتخانه یک مملکتی حمله کرد و سفیر را گروگان گرفت و بعد دیپلماتها را گروگان گرفت و این حکایت‌ها نبود. ولی خوب، بعد که مدارک اینها پیدا شد، دیدم در سقوط حکومت بنده، ایشان بی‌سهم نبوده و این بی‌سهم نبودش هم از بی‌اطلاعی او بود و از اینکه دو سال در ایران بود و اصلاً از آپوزسیون عملاً خبری نداشت. ولی باز در این ملاقات دوم، ایشان صحبت آقای میناچی - بهشتی

بدهد. ولی من نسبت به او هیچ خصومت و عنسادی ندارم. بعکس یک همدردی‌ها و وجه مشترک‌هایی هم داشته‌ایم، و در دستگاه دکتور مصدق هر دو معاون دو وزارت خانه بودیم. سفیر آمریکا از من پرسید آیا آقای میناچی و بهشتی را می‌شناسم یا نه. البته نه بصورت استنتاج بلکه بصورت اینکه شاید بشود با اینها کنار آمد و راه‌حلی برای جریانات سیاسی پیدا کرد. من بایشان گفتم میناچی را نمی‌شناسم و بعد یادم آمد یک مرتبه در یک جلسه‌ای من این آقا را، که تا آنوقت ندیده بودم، سه چهار ماه قبل، دیده بودم. ولی اصلاً "نمیدانستم کسارش چیست، شغلش چیست، با کی سروکار دارد، اصلاً" چه کاره است. در مورد آقای بهشتی گفتم من اصولاً ایشان را ندیده‌ام و نمی‌شناسم ولی شنیده‌ام نماینده خمینی است. قبلاً هم در آلمان بوده و از طرف دولت هم آنجا بوده، حالا کارهای خمینی را اداره میکند. از فحوائ کلام سفیر آمریکا اینطور استنباط کردم که علاقه داشت من با اینها کنار بیایم. بایشان گفتم اگر در حدود آنچه‌ها که من گفتم و نوشتم و در این سالیان دراز عمل کرده‌ام، این آقایان در همان راه باشند، حرفی نیست. ولی اگر بخواهند بعد از اینکه من تمام این مراحل را طی کرده‌ام و وضع باینجا رسیده، به لطایف الحیل کاری کنند که از استقرار آزادی و دمکراسی و عدالت اجتماعی در ایران جلوگیری کنند، من زبربار نمی‌روم. من با رژیم که آخوند خواهد در امور غیرروحانی دخالت بکند صد در صد مخالفم، و این جزه چیزهاییست که بهیچوجه قبول

را پیش کشید که البته بسزعت من از آن گذشتم و گفتم اگر خواستند بیایند میتوانند بیایند. اگر خواستند ملاقات بکنند من وقت خواهم داد، و دیگر صحبتی راجع به بهشتی و میناچی نکردم.



نقش فردوست و قره باغی

سئوال - آقای دکتر بختیار، نقش ارتش بطور اعم و فردوست و قره باغی بطور اخص در سرنگونی دولت شمس چه بود؟

Xalvat.com

دکتر بختیار - من قبل از اینکه شاه ایران را ترک بکنم از ایشان خواهش کردم که فرماندهان ارتش را بپذیرند در جایی که خود من هم باشم. و در حضور من بآنها بگویند که وظایف دولت مشخص است و شما بایستی تحت نظر دولت انجام وظیفه کنید. درست بخاطر دارم که یک بعد از ظهری بود در کاخ نیاوران، بعد از فرمان نخست وزیری، در حدود ساعت سه بعد از ظهر بود. آقایان طوفانیان - قره باغی - حبیب الهی -



ربیعی و بدره‌ای، این ۵ نفر امراء که فرماندهان نیروها بودند آمدند. شاه بآنها گفت مسئول اداره مملکت، دولت است و من به مسافرت که رفتم شما دستور از نخست وزیر خواهید گرفت و اگر یک مسئله‌ای مثل صدور فرمانی یا راجع به بازنشستگی و ترفیع امراء با چنین چیزهایی باشد، شورای سلطنت تشکیل شده و خود نخست وزیر در آن شوری عضویت دارد. بوسیله وزیر جنگ به نخست وزیر خواهید گفت، یعنی جریان عادی امور، و او مسئله را با شورای سلطنت در میان میگذارد و عمل میکند. در این جلسه آقایان اعتراضی که نکردند، استقبال هم کردند. و بعد از نیم ساعت یا سه ربع ساعت آنها رفتند و من ماندم مذاکرات دیگری را ادامه بدهم. در مدتی که من آنجا بودم اطلاع نداشتم یک ژنرال آمریکائی بنام هوپزر به ایران آمده و برایم مهم نبود که یک ژنرال آمریکائی آمده باشد. یک دیدی بعضی‌ها دارند که ببینند امروز در سفارت آمریکا یا سفارت انگلیس چه اتفاقی افتاده، کی آمده و کی رفته، آب پاشی شده یا آب و جارو شده یا نه. برای من مهم نبود زیرا دیدم من از مسائل ایران بکلی از اینها جداست. در هر حال آمدن این آدم برای من حادثه‌ای نبود، چون اینها هر روز می‌آمدند و میرفتند. بعد از مدتی بکروز قره‌باغی آمد در نخست وزیری که اغلب می‌آمد، و باید اضافه کنم که همین آقایانی که اشاره کردم، منهای طوفانیان با اضافه رئیس سازمان امنیت و رئیس رکن دو یعنی اداره دوم ارتش و یکی از ارکان دیگر ستاد کل و وزیر خارجه و رئیس

ایشان این موضوع را به من گفتند که تمام افسران ارتش متفق القولند که شما در وطن پرستی بهیچ عنوان نقی ندارید. پس ارتش هر گرفتاری دارد یا هر مسئله‌ای دارد در شورای امنیت ملی مطرح کنید یا اگر میخواهید من می‌آیم در ستادکل ارتش مطرح کنید. باید عرض کنم که در این مدت با وجودیکه نخست‌وزیری ده دوازده تلفن داشت تمام مدت تلفنهای اشغال پیام‌های تشویق و قدردانی مردم بود و بیش از هر کس از افسران ارتش پیام تلفنی داشتیم که از تهران و تمام شهرستانها از من قدردانی میشد و همه مرا سمیل و مظهر استقلال - و حقیقتاً - ایستادگی در مقابل خمینی و آخوندها میشناختند. اتفاقاتی که افتاد، خیلی مسائل را ساده میکنند. وقتی که بهردلیل و تقدیر دولت آمریکا تصمیم گرفت که خمینی را در ایران بدون سدی جلوی کمونیست‌ها علم کند، یا بهردلیل دیگری که بعدها روشن‌تر خواهند شد، از آن روز من حس کردم، بدون اینکه مدرکی داشته باشم، که تماس‌هایی بی‌سمن قره‌باغی - بازرگان - بهشتی بطور تقریباً مستمر هست. بطوریکه خود قره‌باغی یک روزی آمد پیش من و گفت که اجازه میدهم من بروم آقای میندس بازرگان را ببینم و با ایشان صحبت بکنم که چرا اینکارها را میکنند. این استمراج بنظر مسن دلیلش این بود که آقای قره‌باغی میخواست اگر از جای دیگری فهمید که من حس کرده‌ام، بگوید من با اجازه خود شما رفتارم با ایشان صحبت کرده‌ام. در اینجا رل سبهد مقدم هم یک قدری بنظر من تارک است. در حال پشت پرده آنچه بوده، فردوسست

شهربانی و رئیس‌زاد زامری، اعضاء شورای امنیت ملی هستند که راجع به امنیت ملی تصمیم میگیرند. نخست‌وزیر هم رئیس شورای امنیت ملی است که بوسیله او هر اقدامی که بایستی بشود انجام میگیرد. ما هفته‌ای یکی دو مرتبه این شوری را تشکیل میدادیم، و علاوه بر این، قره‌باغی هر وقت کار داشت می‌آمد یا من کار داشتم تلفن میکردم می‌آمد. تا یکی دو هفته هیچ صحبتی از هویزر نمی‌کرد. ولی یک روزی آمد و بمن گفت که هویزر یک چیزهایی میگوید. گفتم اگر حرف حساب میزند، اگر با منافع ما، با روش ما منطبق است گوش بدهد و ببیند چه میگوید. اما هیچ نظری نمیدهد و هیچ تعهدی نمیکند. اگر نظری داشت بشنوید و با ایشان بگویند که من باید به نخست‌وزیر و شورای امنیت گزارش بدهم. حالا روشن شده که از همان دو سه هفته بعد ارتباطاتی بین او و هویزر و بهشتی و بازرگان بوده است. فراموش کردم بگویم که در ملاقات اول، سفیر آمریکا نامه‌ای، از این نامه‌های تشریفاتی که بطور عادی در ممالک متمدن رد و بدل میشود، بعنوان تبریک نخست‌وزیری از رئیس‌جمهوری آمریکا، به من داد. نامه‌ی مختصری بود خواندم و تشکر کردم.

خلاصه برمیگردم به قره‌باغی که در این مدت روز به روز بیشتر در این زمینه صحبت میکرد که شما از ارتش مراقبت کامل نمیکنید. من با ایشان گفتم از این مراقبت کامل مقصودتان چیست. شما که خودتان در شورای امنیت هستید تصمیمات مرا میدانیست و وطن پرستی مرا هم خودتان به‌شاء گفته بودید و

هم نمیتوانستم یا نمیخواستم تشنج ترازهای را
 بوجود بیاورم. متأسفانه علت این بود که من آقای
 قره‌باغی را بیشنهاد نکرده بودم. معتقد بودم که
 بایستی وزیر جنگ بیشنهاد کند و شاه فرمانش را
 صادر بکند. اینطور شد. شاه شما همان روزهای
 اول نخست‌وزیری من، برای قره‌باغی فرمان صادر
 کرد، و اگر من همانوقت میگفتم که این آقا به
 اس دلیل چنین است یا چنان است، سوءظن شروع
 میشد و همان بازی که زمان دولت دکتر ممدق پیش
 آمد در مورد من هم پیش می‌آمد. گفتم بگذاریم
 قره‌باغی فعلاً باشد تا سرفرصت کارها که درست
 شد ببینیم این مرد چه میخواهد و کجا میخواهد
 برود. در هر صورت خیلی با قاطعیت به او گفتم که
 مسئول مملکت من هستم و فقط مجلس میتواند مرا
 متعزل بکند یا خودم استعفا بدهم بشورای سلطنتی.
 آنچه که مسلم و مسلّم شده این است که دستورات
 آخری که میدادم اجرا نمیشد. دستور آخری که من
 دادم کتبی بود و دستور بمباران منطقه تسلیحات
 در مسلسل بازی بود. در این منطقه همافران و یک
 عده‌ای آخوند و یک عده‌ای رتاله جمع شده بودند و
 روز بروز و ساعت به ساعت تعداد اینها اضافه میشد.
 من این خطر را که دیدم به ربیعی گفتم آیا میشود
 اینها را از آنجا رد کرد یا نه. او جواب داد بله
 میشود. ولی دستور باید بدهید. من با ایشان دستور
 دادم. برای اینکه این سلاح‌ها مخصوصاً سلاح‌های
 سبک بدست این قبیل مردم نیفتند، که متأسفانه
 افتاد. من میگفتم اینجا باید بمباران بشود.
 چشم که ما ده میلیون دلار از دست میدهم ولی

بوده و در جلو آنچه بوده، قره‌باغی بوده است.
 با دستبازی احتمالی تا صدمقدم. آنچه را که من
 مایلیم بدانید این است که من از افسرانی مثل
 رحیمی، مثل بدره‌ای، جز صفا و حقیقت و راستی
 چیزی ندیدم و هیچوقت اختلافی با اینها نداشتم.
 و افسران دیگری مثل شمس تبریزی - مثل یزدگردی -
 مثل بیدآبادی و غیره... اینها فرماندهان لشکرها
 بودند. اینها روزی نبود که با خود من تماس
 نگیرند. همیشه با من ارتباط مستقیم داشتند و از
 وضع تمام این مناطق - چون حکومت نظامی در
 آنجاها بود - بمن اطلاع میدادند. هیچوقت شما
 من جز احترام، جز محبت نسبت با آنها نداشتم و از
 آنها هم جز قبول مبارزه مشترکی که ما در مقابل
 آخوندها در پیش داشتیم و اجرای صحیح قانون
 اساسی، چیزی ندیدم. افسانه‌هایی مثل اینکه
 بدره‌ای تیانچه کشید وکی چه گفت و اینها، واقعا
 مال روزنامه نویسنده‌ها نیست که میخواهند شایعات
 روزنامه را بالا ببرند و باید بگویم که من بیش
 از هرکس به سپید رحیمی روی پاکی، روی مردانگی،
 روی شرف‌سربازی و روی وطن دوستی او، علاقه‌مند
 شده بودم و گمان میکنم که این متقابل بود. تمام
 اینها قره‌باغی را در یک وضع ناراحتی میگذاشت.
 یک روزی من با او گفتم اگر روحیه پادگان‌ها
 متزلزل است خود من می‌آیم آنجا صحبت میکنم و چون
 ندیدم افسرانی که تلخن میکنند داشما" میگویند
 که آقای بختیار بیا خودت اینجا و برای مسأله
 صحبت کن - این مرا تشویق میکرد که بروم آنجا
 ولی در ضمن ندیدم که قره‌باغی مایل نیست. من

اسلحه بدست مردم بیفتند. بهر حال به فرقه ما عـــ
گفتم که شما فردا ساعت ۹ صبح به دفتر من بیایید
خودم ساعت ۸ در دفتر بودم. ساعت ۹ نیامد. خوب
با جریاناتی که در تهران بود ممکن بود این توه
بیش بیاید که نتوانسته بیاید. ولی او با هلیکوپت
میآمد مدرسه افسری و از آنجا میآمد به نخست وزیر
که دو قدم بود. ساعت نه و نیم که نیامد من تلفن
کردم گفتند در یک کنفرانس است و الان خسودش
میآید. خلاصه ساعت ده شد نیامد. ساعت ده بیای
تلفن بمن گفت جناب آقای نخست وزیر، امراء ارتش
اینجا جمع شده اند و راجع به وضع ارتش صحبت
میکنیم. این حرفی بود که فرقه باغی پای تلفن به
من زد. خوب، من اول فکر کردم که شاید یک
مشورتی است و بطور عادی با هم میخواهند تبادل
نظری بکنند. از یک منحصراً امر پرسیدم بجز شورای
عالی جنگ و جز کمیسیون های عادی که ما موریت
خاصی دارند و شورای امنیت ملی که خود من رئیس
هستم، آیا کمیسیون های قانونی دیگری هم هست،
گفتند خیر. سوئال مرا گرفت که اینها مشغول یک
کاری هستند که قانونی نیست. ساعت ۱۱ بود که
بمن اطلاع دادند آن اعلامیه صادر شده. یعنی اعلامیه
بی طرفی ارتش و من تا آن ساعت از این ماجرا خبر
نداشتم. و تمام رفت و آمدها و فعل و انفعالات به
دستور فردوست و با پادرمیانی و اجرای آتسای
فره باغی انجام گرفته بود. امراء را جمع کرده
بودند. از سپهد باشین ترهم با نداشتند یا یک
نفر سر لشکر فقط آنجا بود. و اینها آن مدرک را
که اطلاع دارید امضاء کردند. حالا من کار ندارم که

مملکت ارزشش بالاتر از این چیزها است. و این را
رسماً توی صورت جلسه نوشتیم. یک سرهنگ صورت جلسه ها
را در آنجا تنظیم میکرد. و بعد دستور دادم در شورای
امنیت ملی، به آقای بدره ای، که فرمانده نیروی
زمینی بود، که نیروی زمینی یک تعدادی تانک و
افراد بفرستد در حول و حوش این محوطه، یک ساعت
هم وقت بدهند به افراد اعم از همافر و غیر همافر
که در آنجا هستند، بوسیله اعلامیه و بوسیله
بلندگو که آنجا را ترک کنند و هر کس ترک نکند
بزنند.

این بلائی که الان سر ایران میآید مقصدار
زیادی از آنجا شروع شد. امروز من اطمینان دارم که
بدره ای میخواست دستور را اجرا بکند. اما ریبغی
بعلمت اینکه خودش نیروی هوایی را داشت و ژنرال
امریکائی، که آنجا بود، گفته بود دست نگاه دارید
کار بیک صورت دیگری ممکن است در بیاید، به این
علت استنکاف کرد. حالا این دو نفر مرده اند و من
نمیخواهم این را بطور قاطع بگویم. ولی گمان
میکنم که دلیل این بوده است. در این ماجرا مسلماً
قره باغی هم که از هوپزر و از فردوست مخصوصاً
دستور میگرفت، نقش خودش را بازی میکرد. بطوریکه
وقتی ساعت ۳ بعد از نصف شب من از ستاد کـــ
پرسیدم این طرح اجرا شد یا نه گفتند به اشکال
برخورده و من به فرقه باغی گفتم شما فردا ساعت ۹
صبح در دفتر من باشید تا یک طرح دیگری اجرا
کنیم. این طرح که عرض کردم خیلی ساده بود، که
نگذارند اسلحه بدست مردم بیفتد. و این را حتی
بازرگان بعد گفت کار صحیحی بود که نگذارند

من آدمی نبودم که دو دل باشم، مخصوصاً در آن شرایط. این است که با کمال تأسف باید بگویم، که ارتش ما بدلالی که نمیخواهم الان صحبتش را بکنم - که یکی همان تبعیض و فساد بود - بدافسران جوان و وطن دوست و آشنائی که بایستی بالابیایند آسان راه نمیداد - و از این جهت فردی بتوصیه این، به خواهش آن، از روی بی شخصیتی خودشان، از روی تملق و مداهنه‌ای که میگفتند و میکردند، بیک پست‌های رسیدند که لیاقتش را نداشتند و بالاخره باید بگویم من در تمام عمرم یک مرتبه فردوست را دیدم، اسمش را زیاد شنیده بودم، که گویا در زمان شاه هرکسی، هر وزیری، هر نخست - وزیری حاجتی و کاری داشت باید وقت از ایشان میگرفت و میرفت دست به دامنش میشد. یکروز سه دفترم گفتم تلفن کنید بدفردوست ساعت ۳ بعد از ظهر بیاید به نخست وزیری. او را ندیده بودم. وقتی آمد اثر بسیار بدی در من گذاشت او را جمماً" و روحاً آدم حقیری دیدم. هیچ چیزی از بزرگواری و دانش و فهم و شعور در قیافه و رفتار و منش او ندیدم. از او سؤال کردم: شما که پنجاه سال تمام با شاه همکلاس، هم مدرسه و دوست بودید، با تمام نزدیکی‌هایی که داشتید، با امکاناتی که داشتید که مسائل را گوشزد بکنید، چرا با ایشان گوشزد نکردید؟ اگر من این کار را میکس کردم میگفت این صدق است و منافق است و منفی باف است ولی شما، شما چرا نکردید؟ دیدم با کمال خضوع و خشوع گفت که آقای نخست وزیر، من گزارشهای خودم را بکسال و نیم، دو سال پیش

این مدرک چه معنی و چه مفهومی دارد. ولی اطمینان دارم که این مدرک، چهار روز قبل از اینکه صادر بشود، پیش نویس آن را ژنرال هویزر نوشته بود و گذاشته بود و از ایران رفته بود. اینست که من نمیخواهم دفاع بکنم چون تاریخ دفاع خواهد کرد. من روح از اینکه این کمیسیون را ایشان تشکیل میدهد خیرتداشت. تشکیلش برخلاف قانون بود، بر خلاف حیثیت ارتش بود، برخلاف منافع کشور بود. یک ارتش نمیتواند بگوید من بی طرفم. بی طرفی ما بین کی و کی؟ بیطرفی ما بین یک مشت آخوند و رجّاله و اُمّلی و فلسطینی وغیره، و دولت فائونی شما؟ آن دولتی که شما از نعمت‌هایش ۲۵ سال آنقدر متمتع شدید؟ اینجاست که من میخواهم جواب بدهم به این اباطیل و اراجیفی که میکویسند بختیار ارتش را تضعیف کرد. و امیدوارم به گوش این آقایان برسد. من با تمام قوا ایستادگی کردم برای اینکه ارتش را حفظ بکنم و دلیل من من اینست که روز شنبه ۲۱ بهمن، یعنی یکروز قبل از این حادثه فتنه خمینی، که روز یکشنبه بود، در مجلس سنا نطقی کردم که حضراست. در آن نطق بسیار کمال صراحت گفتم من به ارتش ایران اعتماد دارم و دستور داده‌ام که اگر پرچمی جز پرچم شیروخورشید جایی دیدند آنرا" بهر قیمت هست با تین بیآورند و به آتش بکشند و اگر کسی به پادگان‌ها حمله کرد یا به کلانتری‌ها حمله کرد یا به ستاد ارتش و ژاندارمری وغیره حمله کرد، آنرا" حمله کنندگان را به گلوله بپزند. حکومت کردن این دو دلی‌ها را ندارد. و



دادم، و این مدارک موجود است. اگر اجازه بدهید اینها را جمع میکنم و دو روز دیگر خدمتتان میفرستم، سرفرصت بدهید بخوانند و ببینید که چه بوده و چه شده. یک مقداری صحبت های دیگر هم کرد و بعد رفت.

یک حالت بهتی بمن دست داد که چطور یکی از مؤثرترین مقامات مملکت ما یک چنین آقای است که سرنوشت یک کشوری را باید تعیین بکنند، نه تربیتی، نه هنری، نه شهابی، نه بیانی، نه دانشی، فقط ممکن است آدم زرنگی باشد که قابلیت بندوبست کردنش خوب باشد.

مسئله اینکه او به شاه خیانت کرده یا نکرده به من مربوط نیست. آن چیزی است که یک روزی روشن خواهد شد. ولی من میتوانم بشما اطمینان بدهم که آنوقت که پیش من آمد، با شاه روابط خوبی نداشت. این از فحواي کلامش و از مذاکره دیگری که من بدست آوردم، روشن است و تمام شرقی آقای قره باغی و ریاست ستادش را مزهون آقای فردوست باید دانست. این است که من با کمال صراحت عرض میکنم که بنظر من بطور قطع فردوست و مسلما "قره باغی و یک عده" دیگری حتما "درم تلاشی کردن ارتش دست داشتند و دستور خارجی را در این مورد اجرا کردند. (۴)

xalvat.com



بیانیه دکتر بختیار بعد از خروج شاه

xalvat.com

همانطوری که در برنامه « دولت بطور مشروح بیان داشتم ، اینجانب در بحرانی ترین دقایق حیات کشور قبول مسئولیت اداره « آنرا نمودم و برعکس دولت های پیشین محور فعالیت خود را بر اساس حکومتی دمکراتیک که در آن کلیه افراد کشور آزادانه بتوانند ابراز عقیده نموده و در امور مربوط به خود وهم میهنانشان فعالیت داشته باشند استوار نمودم .

تمام حقوق و سنت های بر باد رفته مشروطیت رازنده کردم و در مدت ۱۰ روز زمام داری با وجود شرایط بسیار دشوار، آنچه را که مرفقی ترین احزاب سیاسی بتوانند ارائه دهند، من توانستم به ملت ایران تقدیم نمایم . آنچه را که باید به عرضتان برسانم اینست که ملت ایران در یک پرتگاه بود و نبود قرار گرفته و نتیجه ۲۵ سال اختناق و فساد خشم شما هم میهنان عزیز را برانگیخته است . در این سالهای سرنوشت ساز باید با منطق و خونسردی به آینده کشور توجه کنید و کینه توزی و خودخواهی را کنار بگذارید . وقت آن است که ملت ایران ثابت کند که استحقاق آزادی و دمکراسی را دارد ، وقت آن است که ما به جهانیان بفهمانیم که کشور ما می تواند یک کشور آزاد ، مستقل و دمکرات باشد . ما نباید به حقوق مردمی که با ما اختلاف عقیده و اختلاف سلیقه دارند تجاوز نمائیم . ما نباید کاری انجام دهیم که افراد این آب و خاک در مقابل یکدیگر قرار گیرند ، ما نباید کاری بکنیم که خدای نخواستہ زمزمه های شومی از بعضی نقساط کشور به گوش برسد . من با استکاء به قانون و به عنوان یک نخست وزیر مسئول از تمام اختیارات و امکانات خود برای



جلوگیری از هرج و مرج و تجاوز به حقوق مردم عمل خواهم کرد. در عین حال به شما اطمینان می دهم که در اسرع وقت متجاوزین به حقوق ملت مجازات خواهند شد. از شما می خواهم که همانطور که آیات عظام ، انتقام شخصی و تخریب را محکوم نموده‌اند شما نیز به عنوان ایرانیانی پاک نهاد و روشندل گوش به تحریکات عناصر مشکوک فرا بدهید و همواره به فکر آینده خود و فرزندان خود باشید. بسیار طبیعی به نظر می رسد که تحول یک جامعه یا نظام استبدادی به یک جامعه متمدنی و دمکرات بدون برخورد میسر نخواهد بود. ولی ما به اندازه کافی قربانی داده‌ایم . جوانان بیش از حد از خود گذشتگی نموده‌اند ولی افرادی که پیشاپیش این دگرگونی بنیادی راه گزاف‌گوئی و خودستائی را گرفته‌اند اغلب از نمک پروردگان همین دستگاه مخوف می باشند که من ۲۵ سال عمرم در مقابل آن ایستادم و با آن مبارزه نمودم . همه روزه مردم را به کوچه و بازار کشیدن و دانشجویان و دانش آموزان را از درس و مدرسه منع کردن و کارگران را از تولید باز داشتن و با ایجاد خوف و تهدید مردم را مرعوب نمودن برخلاف دین ، برخلاف اخلاق و برخلاف مصالح کشور است . من به عنوان یک نخست وزیر مسئول به قوای انتظامی کشور دستور داده‌ام که عناصر مخرب و آن هائی که در سر هوای تضعیف یا تجزیه خاک عزیز ایران را می پرورانند بر طبق موازین قانونی دستگیر و به دادگاه صالحه بفرستند. اطمینان کامل دارم که مردم با ایمان و وطن دوست کشور منطق مرا در این روزهای حساس درک نموده از همکاری با قوای انتظامی کشور که حافظ و حامی قانون هستند، دریغ نخواهند نمود. در هر صورت من در انجام وظایف نخست وزیری که شبات و موجودیت کشور را تضمین می نماید لحظه‌ای به خود



تردید راه نخواهم داد و من به عنوان یک ایرانی مبارز که
وطن خود را در خطر یافته قبول مسئولیت نمودم . باشد که
دعای خیر شما و گذشت زمان مرا از بومه امتحان رو سفید
وسر بلند بیرون آورد .

شاپور بختیار

ظهر روز ۲۶ / دی ماه / ۱۳۵۲

xalvat.com



اعلامیه بی طرفی ارتش

ارتش ایران وظیفه دفاع از استقلال و تمامیت کشور عزیز ایران را داشته و تاکنون در آشوب‌های داخلی سعی نموده است با پشتیبانی از دولت‌های قانونی این وظیفه را به نحو احسن انجام دهد.

با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش در ساعت ۱۰/۳۰ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل و با توافق تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خون ریزی بیشتر، بی‌طرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام و به یگان‌های نظامی دستور داده شد که به یادگانهای خود مراجعت نمایند.

ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن پرست ایران بوده و خواهد بود و از خواسته‌های ملت شریف ایران با تمام قدرت پشتیبانی می‌نماید.

xalvat.com

امضاء کنندگان :

ارتشبد قره باغی - ارتشبد جعفر شفق - ارتشبد حسین فردوست
سپهبد هوشنگ حاتم - سپهبد ناصر مقدم - سپهبد نجمی نائینی
سپهبد احمد علی محقق - سپهبد بدره بی - سپهبد ربیععی -
دریا سالار حبیب‌اللهی - سپهبد معصومی نائینی - سپهبد
صانعی - دریا سالار اسدالله محسن زاده - سپهبد حسین جهانبانی
سپهبد محمد کاظمی - سرلشکر کهپر - سپهبد بخشش - آذر -
سپهبد خواجه نوری - سرلشکر پرویز امینی افشار - سپهبد امیر
فرهنگ خلعت بیری - سرلشکر فرزام - سپهبد جلال پژمان -
سرلشکر منوچهر خسرو داد - سپهبد فیروز مند - سپهبد رحیمی لاریجانی
سپهبد رحیمی - سپهبد رضا طبا طباطبائی .